



Critique of the Book “National Identity in the Public Tales of the Safavid Period” by Mohammad Hanif

Mehrdad Alizade Sharbaf^{1*}

Received: 27/03/2021

Accepted: 02/10/2021

* Corresponding Author's E-mail:
mehrdadalizade1370@gmail.com

Abstract

The present article reviews the book “National Identity in the Folk Tales of the Safavid Period” by Mohammad Hanif. In the introduction to this 317-page book, the author claims that the main purpose of research is to find different aspects of Iranian national identity in Safavid folk tales and then claims that after examining the issue of identity, the author will try to study the texts. Answer questions about identity. Mohammad Hanif has well understood the issue of the importance of identity in the Safavid era and its connection with the stories of this period and tries to represent this issue in the book National Identity in the folk tales of the Safavid period. But there are fundamental flaws in his work, four of the most important of which will be mentioned in the article.

Keywords: Book Criticism, National Identity in The Folk Tales of the Safavid Period, Mohammad Hanif

1. PhD in Persian Language and Literature, Ferdowsi University of Mashhad.
<https://orcid.org/0000-0003-8201-9076>



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

نقد کتاب

DOR: 20.1001.1.20080360.1400.14.55.2.7

نقد کتاب هویت ملی در قصه‌های عامه دوره صفوی اثر محمد حنیف

مهرداد علی‌زاده شعریاف^{۱*}

(دریافت: ۱۴۰۰/۰۱/۷ پذیرش: ۱۴۰۰/۷/۱۰)

چکیده

مقاله حاضر به نقد و بررسی کتاب هویت ملی در قصه‌های عامه دوره صفوی اثر محمد حنیف می‌پردازد. نویسنده در مقدمه این کتاب ۳۱۷ صفحه‌ای ادعا می‌کند که «هدف اصلی پژوهش یافتن وجوه مختلف هویت ملی ایرانیان در قصه‌های عامه دوره صفوی است» (۱۳۹۴: دوازده) و سپس ادعا می‌کند «نگارنده پس از بررسی موضوع هویت خواهد کوشید تا در خلال بررسی متون به سؤال‌هایی در باب هویت پاسخ دهد» (همان: سیزده). محمد حنیف مسئله اهمیت هویت در عصر صفوی و پیوند آن با قصص این دوره را به خوبی متوجه شده است^۱ و در کتاب هویت ملی در قصه‌های عامه دوره صفوی سعی در بازنمود این مسئله دارد، اما ایرادات اساسی در کار وی به چشم می‌خورد که در ادامه به چهار مورد از مهم‌ترین آن‌ها اشاره خواهد شد.

واژه‌های کلیدی: نقد کتاب، کتاب هویت ملی در قصه‌های عامه دوره صفوی، محمد حنیف.

۱. دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران (نویسنده مسئول)

* mehrdadalizade1370@gmail.com

<https://orcid.org/0000-0003-8201-9076>

۱. ضعف تحلیل

کتاب هویت ملی در قصه‌های عصر صفوی، با رویکرد توصیفی و گزارشی نوشته شده است. روش کار حنیف در این کتاب، به این گونه است که ابتدا خلاصه‌ای از قصه را آورده و در پسِ بعضی از این خلاصه‌داستان‌ها، چند مؤلفه که از نظر مؤلف، عناصر هویتی هستند، ذکر می‌شود. البته در بیش‌تر نمونه‌قصه‌ها، مؤلف به ذکر خلاصه داستان اکتفا کرده و حتی از ذکر همان چند عنصر هویتی نیز سرباز زده است. برای نمونه، چند مورد از روش کار حنیف ذکر می‌شود تا ادعای مذکور روشن‌تر شود:

از قسمت قصه‌های شفاهی:

قصه «شاه‌عباس و تنبل‌های شهر» از دست‌چیده گلبایگان، روایت متفاوتی از قصه‌ای با همین مضمون است؛ با این تفاوت که در این قصه، شاه‌عباس وقتی شکایت پیرزنان را از تنبلی پسرانشان می‌شنود، تنبل‌خانه‌ای درست می‌کند و آن‌قدر از تنبل‌ها کار می‌کشد و آن‌ها را شلاق می‌زند که تنبل‌ها به اشتباهاتشان پی می‌برند و قول می‌دهند که دست از تنبلی بردارند. البته نوع رفتار شاه‌عباس و نظام سیاسی مدنظر وی با تنبل‌ها، در این قصه، استثنایی است و بقیه قصه‌ها از اصلاح اشتباه و حمایت اقتصادی از تنبل‌ترین‌ها حکایت می‌کنند: قصه‌های «شاه‌عباس و تنبل‌ترین آدم‌ها» از حسین‌آباد ملایر، دو روایت با عنوان «تنبلی‌ترین تنبل‌ها» از شهرضا، قصه «تنبلی‌خانه شاه‌عباس» از دشتی بوشهر و قصه «تنبلی‌خانه» از روستای مبارکوی شیراز (همان: ۶۳).

نمونه دیگر از مواردی که در این کتاب قصه بدون ذکر مباحث هویتی و تحلیل رها شده است:

در داستان «دختر تاجر و پسرخوانده شاه‌عباس» چهره‌ای به‌غایت مهربان از شاه‌عباس ارائه می‌شود. جوانی فقیر، پس از آنکه در قبرستان می‌شنود زندگی را

هرطور بگیری همان‌گونه می‌گذرد، لباس و نوکری کرایه می‌کند و به منزل تاجری می‌رود و خودش را پسر شاه‌عباس معرفی می‌کند که با پدرش قهر کرده است. تاجر دختر خود را به عقد او درمی‌آورد و سپس به شاه‌عباس نامه می‌نویسد و درباره ازدواج جوان گزارش می‌دهد. شاه‌عباس به فراست درمی‌یابد که جوان تاجر را گول زده است؛ با این حال، جوان را احضار می‌کند و به او می‌گوید: تو پسر من و من پدر تو هستم و تا وقتی زنده‌ام، این رابطه پابرجا بماند (همان: ۶۴).

مؤلف در صفحه ۴۶ کتاب خویش، در بخش «مؤلفه‌های هویت در قصه‌های عامه (شفاهی) دوره صفوی»، ذیل عنوان «حدود جغرافیایی سرزمین ایرانیان» می‌آورد:

قصه دنیا را هرطور بگیری می‌گذرد نیز، روایت دیگری است قصه‌ای واحد که در مناطق مختلف با روایت‌های متفاوت نقل شده است. در این قصه، جوانی در همدان خود را پسر شاه‌عباس معرفی می‌کند و شاه‌عباس، پس از فهمیدن موضوع، براساس ضرب‌المثل دنیا را هرطور بگیری می‌گذرد، که پیش‌تر خود به پسر گفته بود، او را می‌بخشد (همان: ۴۶).

این چند مورد از نمونه‌هایی است که مؤلف به صرف بیان خلاصه داستان اکتفا کرده است؛ البته غالب کتاب به همین نحو و بیشتر خلاصه داستان است. در این کتاب به‌طور کلی، در چند مورد معدود در صفحات ۴۲، ۴۷، ۶۲، ۷۱، ۸۰، مؤلف به ذکر مؤلفه‌های هویتی قصه اشاره کرده و باقی مباحث کتاب، گردآوری قصص عصر صفوی به‌ویژه قصه‌های شفاهی است.

ذیل عنوان «زبان مشترک» در صفحه ۴۷ کتاب، ماحصل سخن حنیف این است که «زبان قصه‌ها فارسی است»، حال آن‌که جا داشت مؤلف بیشتر بدین موضوع پردازد یا حداقل نقش قصه در فراگیری زبان فارسی در هند را تبیین کند. یکی از نمودهای اقتدار هویت قوم ایرانی، ترویج زبان فارسی در هند بود؛ این قصه‌ها که حتی برای

بابریان نقل و کتابت می‌شد نیز به زبان فارسی بود؛ از جمله بوستان خیال. بی‌شک قصه و قصه‌پردازی، در کنار شعر و مسائل سیاسی و اجتماعی، در شیوع و نفوذ زبان فارسی در بین هندوان نقش داشته است. ضمن اینکه همین مسئله زبان و «زبان روزمره» را که یکی از اصطلاحات پرکاربرد در این دوره بوده مؤلف رها کرده است.

اصطلاح «روزمره» و «زبان اهل ولایت» از اصطلاحات تکراری در متون قرن دهم و یازدهم است. یکی از افرادی که این اصطلاح را چندین بار استفاده کرده، عبدالنبی فخرالزمانی در سال ۱۰۴۱ق در کتاب خویش موسوم به طراز الاخبار است. وی در چهار جای کتاب خود به «زبان روزمره» اشاره می‌کند:

۱. «تألیفی منیف از کل انتخاب قدیم و جدید، در صنعت هرچیزی ترتیب دهد تا روزمره و طرز انشا و شعر هر زمانی بر دانایان زمان ظاهر گردد و برای سخنوران دستگاهی باشد» (حاج سید جوادی، ۱۳۹۲: ۱۳).

۲. قصه صاحبقران فایده‌ها به قصه‌خوانان و قصه‌شنوایان می‌رساند: اول آنکه متکلم را با مستمع، فصیح و بلیغ و صاحب روزمره در حرف زدن‌ها می‌گرداند (همان: ۲۲).

۳. «قصه‌خوان نامراد هرچه در بدیهه می‌گوید باید که مربوط باشد و در روزمره او غلط نشود» (همان: ۲۳).

۴. «در وقت تکلم مقید به روزمره حرف زدن نیستند» (همان: ۲۵).

کتاب طراز الاخبار نخستین کتاب فنی است که اختصاصاً درباره اصول و موازین قصه‌گویی نگارش شده است. در این کتاب، مؤلف در چهار مورد به «زبان روزمره» اشاره کرده است. این امر نشان از اهمیت روزمره‌دانی قصه‌گوست. حال اینکه چرا قصه‌گو باید روزمره‌دان باشد، سؤالی است که پاسخ به آن، نقص کتاب هویت ملی در قصه‌های عامه عصر صفوی را روشن می‌کند.^۲

مشخصاً، یکی از انتظارات نهاد قدرت، در قبال مقرری پرداختی به نقالان، ترویج و نشر هویت واحد در جهت تقویت هم‌بستگی داخلی در راستای مقابله با تهاجم ازبکان، عثمانی‌ها و حتی بابریان هند بوده که تحکیم زبان واحد نیز یکی از شقوق تقویت‌کننده این هویت محسوب می‌شده است. اما در کتاب حنیف به مسئله مهم زبان و زبان روزمره فقط بدین صورت اشاره شده است: «زبان قصص فارسی است» (حنیف، ۱۳۹۴: ۴۷).

۲. رویکرد مؤلف به امر قصه‌پردازی در عصر صفوی

رویکرد حنیف در کتابش به سرگذشت قصه در این دوره تک‌بعدی است؛ ماحصل اعتقاد حنیف درباره قصه در عصر صفوی، گزاره زیر است: «در خاستگاه واقعی این هنر [قصه] یعنی ایران، نه‌تنها از قصه‌گویان استقبالی نمی‌کرد که آن‌ها را تحریم نیز می‌کرد» (همان: ۳۱). در اصل، قصه در دوره صفوی، دو سرگذشت متضاد را از سر گذرانده است؛ یک دوره تحریم و تنبیه و یک دوره تکریم و حتی تبیین شغل درباری برای قصه‌گویان. تک‌بعدی نگریستن به قصه در این دوره، از ارزش قصه می‌کاهد و نیز تأثیر و کارکردی را که در این دوره داشته است تقلیل می‌دهد.

در ابتدای عصر صفوی، قصه تحریم شد، اما رفته‌رفته اهمیت قصه توسط پادشاهان و درباریان به‌خوبی درک شد و در همین راستا، شغلی درباری برای نقالان تعریف شد. مؤلف کتاب هویت ملی در قصه‌های عامه دوره صفوی تحریم قصه در این دوره را بازگو کرده است، اما روی دیگر سکه را ندیده است. ماجرای چرخش از تحریم به سوی تکریم قصه در این دوره و نقش رسانه‌ای هویت ملی و مذهبی در قصص این دوره پس از تکریم، بسیار مهم است و آن را به این‌گونه می‌توان ارزیابی کرد: درپی

تمرکز قدرت نزد دربار، قدرت فرقه‌های مذهبی - سیاسی، در رأس همه قزلباشان، باید کاسته می‌شد؛ در این بین، از جانب یکی از فقها، فتوایی مبنی بر مجوز لعن ابومسلم که قهرمان و نیای قزلباشان بود صادر شد. این فتوا به مزاج شاه‌عباس که در پی تضعیف نیروهای قدرت‌یافته داخلی به‌ویژه قزلباشان بود نیز خوش نشست. با حمایت وی، دوره‌ای از فترت در قصه‌پردازی و در رأس همه، ابومسلم‌نامه‌خوانی ایجاد شد. چندی پس از تحریم قصه، نخبگان و مدبران دربار، که محبوبیت قصه در میان مردم را درک کردند، سیاست منفعت‌جویانه‌ای نسبت به قصه اندیشیدند. از میانه حکومت صفوی، تصمیم درباریان نسبت به قصه، با تغییر موضع همراه شد. آنان که به هدف خود مبنی بر تضعیف و مخالفت با قزلباشان رسیده بودند، تصمیم گرفتند نسبت به قصه تغییر نگرش ایجاد کنند. احتمالاً در همین سال‌ها بوده است که شاه و دربار، تصمیم می‌گیرند تحریم‌ها را از قصه بردارند و این بار قصه‌ای با درون‌مایه‌ای از پیش تعیین شده، به سمع مردم برسد.

احتمالاً به دلیل همین تحلیل غلط از ارتباط قصه و دربار در عصر صفوی بوده است که مؤلف کتاب عصر صفوی را دوره کم‌توجهی به قصه و کم‌مایگی در محتوا می‌داند: «قصه‌های دوره صفوی ویژگی‌هایی دارد که آن‌ها را از قصه‌های پیشین متمایز می‌سازد: کم‌توجهی به حماسه‌های ملی. تعدد آثار روایی در دوره صفوی. تنوع موضوع‌ها و قالب‌های داستانی. توجه خاص به قصه‌های هندی و کم‌مایگی محتوا» (حنیف، ۱۳۹۴: ۱۰۰-۱۰۱). مشخصاً، قصه و قصه‌گویی در عصر صفوی نسبت به دوران پیشین متمایز است، اما نه به دلیل کم‌مایگی محتوایی، بلکه برعکس، به دلیل رشد کمی و کیفی قصه، این دوره از تمام دوره‌های قصه و قصه‌پردازی متمایز است. در قصه‌ای مانند حسین‌کرد که یکی از قصص این عصر است، ایران از مفهومی انتزاعی به واقعیتی

جغرافیایی بدل می‌شود و این امر از طریق قصه به مخاطب القا می‌شود (فتوحی و همکاران، ۱۳۹۹). پس چگونگی انتساب قصص این دوره به فتور محتوایی را باید در رویکرد غلط و تک‌بعدی نگرستن مؤلف کتاب به امر قصه در عصر صفوی جست.

۳. کاربرد تسامحی مفهوم هویت

حنیف در ابتدای کتاب، تعاریف علمی و دقیقی از مفاهیم نظری «هویت»، «ملیت» و «هویت ملی» ارائه می‌کند. برای مثال، در صفحه ۵ فصل اول کتاب، حنیف، با ارائه دو نقل قول از دیویس و جنکینز، هویت اجتماعی را بدین گونه تعریف می‌کند:

هویت اجتماعی احساسی است که افراد نسبت به خود دارند. به عبارت دیگر، تعریفی که فرد از چه یا که بودن خود دارد، همان هویت اجتماعی است، برخلاف هویت شخصی که اساس آن بر شرح حال و ویژگی‌های شخصی بنا شده است (دیویس).

شیوه‌هایی که به واسطه آنها، افراد و جماعات در روابط اجتماعی خود، از افراد و جماعات دیگر متمایز می‌شوند و حاصل آن برقراری روابط و پیوندهای هویتی و متمایز ساختن نظام‌مند شباهت و تفاوت میان افراد است (جنکینز).

مؤلف در صفحه ۶ کتاب خود، هویت ملی را نیز این گونه تعریف می‌کند: «احساس تعلق و وفاداری به عناصر و نمادهای مشترک در اجتماع کل». حال با این تعاریف نظری که مؤلف در مقدمه ارائه داده، به سراغ مصادیق هویتی می‌رویم که حنیف آنها را در کتاب خود نام برده است:

در فصل دوم، ذیل عنوان «هویت ملی دوره صفوی در قصه‌های شفاهی»، صفحه ۷۵، مؤلف «اندیشه جبرگرایی» را در قصه‌ها نشان می‌دهد. با توجه به تعاریفی که خود مؤلف در ابتدای کتاب آورده است، به نظر نمی‌رسد که اندیشه جبرگرایی ارتباطی با

هویت ملی داشته باشد. در واقع، تعاریف حنیف از مفاهیم اجتماعی در فصل ۱ کتاب، صحیح و دقیق انتخاب شده و با نقل قول‌های فراوان، موضوع‌های جامعه‌شناسی به‌خوبی تبیین و تعریف شده است، اما مصادیق با تعاریف منطبق نیست. مؤلف با مؤلفه‌های هویتی بسیار با مسامحه برخورد کرده است. برخی گزاره‌های مطرح‌شده نه‌تنها عنصر هویتی محسوب نمی‌شوند، بلکه حتی ارزش فرهنگی و اجتماعی خاصی نیز ندارند. در صفحات ۷۵ و ۷۶، مؤلف بیان می‌کند: «در داستان شاه‌عباس و مردم‌خواران، دو موضوع هویتی مطرح می‌شود: علاقه مردم به یادگیری شغلی چون حصیربافی و اهمیتی که برای آن قائل‌اند و درنهایت هم به رهایی شاه‌عباس از دست آدم‌خواران منجر می‌شود؛ عادی بودن تعدد زوجات در جامعه». حداقل، براساس تعریفی که خود حنیف از عناصر هویتی به‌دست می‌دهد، مؤلفه‌های هویتی در این دو نکته دیده نمی‌شود.

در میانه‌های کتاب، مؤلف مفهوم «هویت ملی» را فراموش کرده و صرفاً به عنصر «هویت» می‌پردازد. در ذیل قصه «شاه‌عباس و دختر شاه مشرق‌زمین»، مؤلف گزاره‌هایی آورده که عیناً در اینجا نقل می‌شود: «ارتباط ایرانیان با مشرق‌زمین، رواج خواندن قرآن بر مقابر و تبدیل شدن دختری به ستاره از جمله جنبه‌های خاص این قصه است که در شناخت هویت مردم آن عصر مفید واقع می‌شود» (حنیف، ۱۳۹۴: ۸۰). در گزاره مذکور، دو نکته قابل طرح است: نخست، صیوررت یک دختر حاوی چه نکته هویتی است؟ دوم، گویا مؤلف ترکیب «هویت ملی» را فراموش کرده است و نهایتاً، می‌توان گفت که اندکی به مباحث هویتی می‌پردازد.

قصه شاه‌عباس و مرتاض هندی ماجرابی را بیان می‌کند که از چند جنبه در شناسایی هویت مردم دوره صفوی مؤثر است. در این داستان شیخ بهایی به دستور

شاه‌عباس مأمور می‌شود که علت کم شدن پول‌های مردم در بانک را پیدا کند. شیخ بهایی مرد فقیر هندی را عامل این مسئله معرفی می‌کند. مرتاض هندی در مقابل شاه‌عباس به درون آب می‌پرد و شیخ بهایی نیز به دنبال او می‌رود و ساعتی بعد از حوض بیرون می‌آید و به شاه‌عباس می‌گوید: آن دزد به هند گریخت، ولی من توانستم او را در هند اسیر کنم و نزد شاه هند ببرم و شاه تعهد کرده است که پول‌ها را از او بگیرد و به دربار شاه بفرستد. ضمناً مقداری تمبر هندی برای شما هدیه فرستاده است. در این قصه شیخ بهایی مردی معرفی شده است که توانایی انجام کارهای خارق‌العاده دارد؛ در این قصه ارتباط مردم این سرزمین با مردم دیگر کشورها ترسیم شده است (همان: ۴۴).

جنبه‌های متعدد هویتی که مؤلف از آن یاد می‌کند، چندان آشکار نیست. درج «هویت ملی» در عنوان کتاب مخاطبان حوزه‌های علوم سیاسی و اجتماعی را به خود جذب می‌کند، اما چنانکه نشان داده شد، در کتاب خبری از مصادیق هویت ملی در عصر صفوی نیست. در واقع، کاربرد مبحث هویت در این کتاب تسامحی و گنگ است. داستان شاه‌عباس و دختر قصر دورافتاده از چند نظر حائز اهمیت است: اولاً از نمونه‌های کامل داستان‌های عامه فارسی محسوب می‌شود؛ ثانیاً داشتن چهارچوب پذیرفتنی و فراز و فرود مناسب و پیچیدگی درخور توجه عنصر داستانی در داستان که از مشخصه‌های قصه‌های فولکلوریک و قصه‌های ادب کهن ایرانی است، در آن به چشم می‌خورد (همان: ۶۷).

شاه‌عباس و بز کوهی داستانی است که در خلال آن، یکی از بزهای کوهی که در باغ قصر می‌چریده و چون آزاد بوده، گاهی به قصر می‌رفته و باعث بی‌نظمی و کثیف‌کاری می‌شده است، باعث می‌شود شاه‌عباس خشمگین شود و دستور می‌دهد آن را روی پشت‌بام ببرند تا از سرما بمیرد، ولی بز با گرداندن بام‌غلتنانی تا

صبح عرق می‌کند و زنده می‌ماند. شاه‌عباس دستور می‌دهد که چنین بز باهوشی زنده بماند. قصه بالا در ظاهر قصه‌ای آموزشی است؛ ولی در بطن آن، نگاه شاه‌عباس به حکومت‌داری بیان شده است که براساس آن حتی اگر حیوانی از خودش لیاقت نشان بدهد، باید تشویق شود (همان: ۶۸).

دو نمونه بالا از موارد متعددی است که نشانه‌ای از «هویت ملی» در آن دیده نمی‌شود.

۴. آشننگی محتوایی و تسمیه کتاب

این کتاب از سه فصل و یک بخش ضمیمه تشکیل شده است. در فصل اول، با عنوان «هویت، قصه عامه و داستان‌سرایی دوره صفوی» مؤلف به بازتعریف برخی مفاهیم نظری پژوهش پرداخته است. فصل دوم با عنوان «هویت ملی دوره صفوی در قصه‌های شفاهی» مؤلف به تلخیص قصه‌های شفاهی عصر صفوی پرداخته و به صورت انگشت‌شمار عناصر هویتی را نیز، بازگو کرده است. فصل سوم به «هویت ملی در قصه‌های مکتوب دوره صفوی» اختصاص دارد. در این بخش، حنیف حدوداً ۸ صفحه از کتاب را به ذکر اسامی قصص اختصاص داده و به تفکیک قرن، ۱۰، ۱۱ و ۱۲، صرفاً به ذکر قصه‌های این دوره اکتفا کرده است. در پایان این بخش نیز ۵ قصه، *اسکندرنامه*، *هزارویک‌روز*، *شاهزاده شیرویه*، *حسین کرد شبستری* و *فلک‌نازنامه* را انتخاب کرده است، تلخیصی از کتاب‌ها ارائه کرده و سپس مباحث هویتی فصل پیشین را که غالباً در سه مورد جبرگرایی، صاحب‌غلام و کنیز بودن و به‌صدا درآمدن طبل هنگام مرگ خلاصه می‌شود یافته است. در بخش ضمیمه نیز به ذکر قصه‌های شفاهی پرداخته است. جدول زیر، تناسب عددی صفحات فصل‌ها را به نسبت کل کتاب نشان می‌دهد:

جدول ۱. درصد محتوایی کتاب حنیف

فصل (۱)	فصل (۲)	فصل (۳)	ضمائم	پی‌نوشت و کتاب‌نامه
«هویت، قصه عامه و داستان‌سرایی دوره صفوی»	«هویت ملی دوره صفوی در قصه‌های شفاهی»	«هویت ملی در قصه‌های مکتوب دوره صفوی»	«قصه‌های شفاهی»	
۳۹ صفحه	۶۷ صفحه	۴۸ صفحه	۱۵۰ صفحه	۱۵ صفحه
کل کتاب ۳۱۷ صفحه	۱۲,۱ درصد	۲۱,۱ درصد	۱۵,۱ درصد	۴۷,۲ درصد
				۴,۴ درصد

این جدول نشان می‌دهد که بیش از نیمی از کتاب فقط به ذکر قصه‌ها اختصاص دارد. لازم به توجه است که علاوه بر بخش ضمایم که تماماً به بیان خلاصه قصه‌ها اختصاص دارد، در فصل دوم، حنیف بسیاری از قصه‌های شفاهی را فقط نقل کرده و در فصل سوم نیز تعداد زیادی از صفحات کتاب را به بیان خلاصه داستان اختصاص داده است. این امر نشان می‌دهد که بخش تحلیلی کتاب چندان قابل‌اعتنا نیست و چه‌بسا بهتر می‌بود که اسم کتاب متناسب با محتوا که گردآوری قصه‌های شفاهی عصر صفوی است، انتخاب می‌شد.

پی‌نوشت‌ها

۱. در این دوره، نقالی به‌عنوان شغل رسمی درباری تعریف شده و برای آن سلسله‌مراتبی نیز در نظر گرفته شده است. این سلسله‌مراتب نقالان که سلسله درویشان عجم نام داشتند، به ترتیب عبارت بودند از: ۱. ابدل، ۲. مُفرد، ۳. قَضاب، ۴. درویش‌اختیار، ۵. علم‌دار، ۶. دست‌نقیب، ۷. نقیب (محجوب، ۱۳۸۶: ۱۰۷۲). در همین راستا، قدرت حاکم، طرح قالب‌خورده‌ای برای نقالان تدوین کرد و افرادی را برای نظارت بر اجرای احکام درست قصه بر سر کار گماشت؛ شخصی به‌نام

نقیب که مأمور رسمی دولت بود، در رأس این سلسله قرار گرفت تا به کسانی که می‌خواهند وارد کار (قصه‌پردازی) شوند اجازه ادامه کار بدهد و فعالیت آن‌ها را زیر نظر داشته باشد (محبوب، ۱۳۸۶: ۱۳۴).

۲. علاوه بر طراز/الخبار، در چند کتاب دیگر نیز به اصطلاح «روزمره» و «زبان اهل ولایت» در این عصر اشاره شده است. سراج‌الدین خان آرزو در تذکره مجمع‌النفایس می‌نویسد: «اگر گویند ناخوش بدین معنی خلاف روزمره است و توجیه در آن بیش نمی‌رود، پس گوئیم به غلط اهل روزمره قائل باشد چنانکه در رساله داد سخن نوشته‌ام» (ج ۲ / ۴۹۹). وی در رساله داد سخن «ضعف تألیف» را در کنار «غلط در روزمره» می‌آورد و آن را با اشکالات عروضی نیز نسبت می‌دهد (برگ ۳)، در صورتی که مقصود از روزمره در داخل ایران، ناظر بر زبان متداول است نه مسائل ادبی. همو در جای دیگر، «اهل روزمره» را احتمالاً مقارن ایرانی‌زبانان آورده است که نباید مرتکب خطای گفتاری شوند: «اول آنکه از اهل روزمره غلط واقع شود، نشود» (همان، برگ ۲). آرزو در تذکره مجمع‌النفایس ذیل احوال حیدر کلوج می‌نویسد: «به جان دارند ما را از ملامت هر طرف خلقی / چه خوش بودی که ما نشناختی کس را و کس ما را فقیر آرزو گوید که ما نشناختی عبارت تازه است چون عزیزان او را مسلم داشته‌اند شاید روزمره باشد والله اعلم» (ج ۱ / ۳۶۲). مقصود آرزو از عزیزان در اینجا یا اهالی ایران است یا سخن‌شناسان بزرگ که با روزمره آشنا بوده‌اند.

منابع

- حنیف، محمد (۱۳۹۴). *هویت ملی در قصه‌های عامه دوره صفوی*. تهران: علمی و فرهنگی.
- سراج‌الدین علی، خان آرزو (۱۳۸۳). *مجمع‌النفایس*. به کوشش زیب‌النسا. پاکستان: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- علیزاده شعرباف، مهرداد، محمود فتوحی رودمعیجی و حسن ذوالفقاری (۱۳۹۹). «نمود تکوین ایران به مثابه واقعیتی جغرافیایی در قصه حسین کرد شبستری». *مطالعات ملی*. ش ۲۱ (۸۳). صص ۲۵-۴۴.

فخرالزمانی قزوینی، عبدالنبی (۱۳۹۲). *طراز/الخبار*. تهران: فرهنگستان هنر.

- محجوب، محمدجعفر (۱۳۸۶). *ادبیات عامیانه ایران*. به کوشش حسن ذوالفقاری. تهران: چشمه.
- A'lizāde Sha'rbaḥ, M., M. Fotuhi Rudma'jani, & H. Zolfaghāri (2020). "Nemude Takvin-e Iran be Masābe-ye Vāghe'eiaty Joghrafiā-ei dar Gheseh-ye Hosein Kord-e Shabestari". *Motalea't-e Melli*. No.21(83). pp.25-42.
- Fakhr-olzamāni Ghazvini, A. (2013). *Terāz-olAkhhār*. Tehrān: Farhangestān-e Honar.
- Hanif, M. (2015). *Hoviyat-e melli dar ghesse-hāye Doreye Safavi*. Tehran: E'lmi va farhangi.
- Mahjub, M.. (2007). *Adabiāt-e Āmiāne-ye Iran*. Collecting H. Zolfaghāri. Tehran: Cheshme.
- Serāj-oldin ali, Khān-e Ārezu. (2004). *Majm'olnafayes*. collecting Zibolnesa. Pakestān: Persian Research Center of Iran and Pakistan.

